وجود معنا در نماد و انواع آن

- الف) معنای ذاتی در هر نماد
- ب) معنای طبعی در هر نماد
- ج) معنای وضعی نماد
- بهترین نماد، نماد فارغ از معنا؛ نقش بهترین نماد در صورت‌سازی
- حروف الفبا نمونه‌ای از نماد بدون معنا
- خلو حرکت دست از معنا در جدول ضرب

الف) معنای ذاتی در هر نما

«هر رفتار خاص که او آگاهانه آن را انجام می‌دهد نیز نزد وی معنادار است. در مثال مورد بحث، کودک نشان ۴ را به مثابه یک معنا می‌بیند که این معنا برافرازی منطبق می‌شود»؛ خب او که اصلاً عدد را بلد نیست، چطور به‌مثابه معنا می‌بیند؟! این حرف درست است یعنی؟! یعنی وقتی کودک شکل «2» را به‌مثابه معنا می‌بیند آن را؟! خب قرار گذاشتیم که اصلاً عدد دو سرش نمی‌شود. او که عدد بلد نیست. سنش پایین است. این حرف درست هست یا نیست؟ کاملاً این حرف درست است. من قبلاً مکرر آن را توضیح داده‌ام. اگر یادتان باشد در مثال مثلث گفته‌ام؛ مثلث یک شکل و صورت است یا یک معنا؟

شاگرد: معنا است.

استاد: مرحباً بانصرنان! اما هر کسی سریع این را نمی‌پذیرد. مثلث، شکل است یا معنا است؟ اگر بگویید درد و سوزش و محبت، می‌گویند معنا است. اما خیلی روشن است که مثلث، شکل است. مثلث که معنا نیست، شکل است. با این مثال‌های متعددی که عرض کردم، روشن می‌شود؛ من عرض کردم وقتی بچه در دبستان است، معلم مدام به او مثلث را که می‌گوید، چراهای ندارد پای تخته بیایی و یک مثلث بکشد تا بچه‌ای که هنوز در درک معنای این مثلث قوی نشده، به استعانه شکلِ‌مبصَر حاضر شود؛ شکل را می‌کشد و شکل در قوه خیال دانش‌آموز دبستان می‌آید. این قوه خیال او، این شکل را می‌گیرد و بعد معلم شروع می‌کند مطالبی را راجع به مثلث تعلیم می‌دهد که تعریفش چیست، خصوصیاتش چیست، زوایای آن چیست و همینطور جلو می‌رود. با فاصله کمی –مثلاً سال بعد- هر وقت معلم به این بچه‌ای که حالا کلاس چهارم است، وقتی می‌گوید مثلث، یا مثلث متساوی‌الساقین، اگر شما دستگاهی بگذارید و ذهن بچه کلاس چهارم را در مانیتوری نشان بدهد و آن را مانیتورینگ کنید، می‌بینید تا معلم مثلث می‌گوید، قوه خیالش فعال می‌شود؛ اول در ذهن خودش یک مثلث می‌کشد، بعد شروع می‌کند حرف استاد را روی این مثلث پیاده می‌کند، تا بفهمد که استاد راجع به مثلث چه گفت. چرا هنوز نیاز دارد که تا معلم مثلث می‌گوید، در ذهنش مثلث را بکشد و بعد حرف استاد را ادامه بدهد؟ چون هنوز ذهن او در درک معنای مثلث قوی نشده است و او نیاز دارد که قوه خیال او کمک کند. اما همین دانش‌آموز به دانشگاه می‌رود و به رشته ریاضی می‌رود. بعد حالا سر کلاس، مثلثات و نسبت‌های آن را بحث داشتند. استاد آمده و بحث‌های سنگینی داشتند. بعد نوارش را پیاده کنید، خودش می‌بیند که استاد سیصد بار در کلاس کلمه مثلث را گفته است. به خودش برمی‌گردد و می‌بیند در ذهن خودش یک بار شکل مثلث را نکشیده است؛ همه حرف استاد را فهمید بدون اینکه نیاز داشته باشد یک مثلثی در ذهن بکشد. یعنی الآن ذهن او در درک معنای مثلث قوی شده و دیگر نیازی به شکل خیالی ندارد؛ شکلی که در قوه مبصَر او ترسیم می‌شود. به این، «معنا» می‌گوییم. پس مثلث معنا دارد؛ مثلث معنای خیلی روشنی دارد که شکل، دارد آن معنا را نشان می‌دهد و محل ظهور آن معنا است.

لذا اینشان که گفتند نماد «2» نزد این بچه معنا دارد، درست است. هر نمادی معنا دارد. جلسه قبل عرض کردم ما سه جور معنا را باید جدا کنیم و عینک برای همین بود. یک معنای نماد، به‌معنای تعریف خودش است. باز یکی از مطالب خوب این است که با اشاره در می‌شوم، چون می‌خواهم مطالبی را عرض کنم. اساساً یکی از مهمترین علومی که الآن بعد از پیشرفت زبان‌شناسی، تازه بشر می‌فهمد چه خبر است - ذهنش عمل می‌کرد، اما حالا می‌فهمد - علم نشانه‌شناسی یا Semiology است. نشانه‌شناسی کجا به کار می‌آید؟ آن جایی که می‌خواهیم چیزی را نشانه چیزی قرار بدهیم و از این

به دیگری پل بزنیم. زبان، ساده‌ترینش است. وقتی «انسان» می‌گویی‌د، به وسیله‌ این لفظی که از دهان بیرون می‌آید، به آن معنا پل می‌زنید؛ به آن حقیقت نوعیه خارجیه پل می‌زنید؛ خیلی روشن است.

چه چیزی لیاقت دارد که نشانه باشد؟ قاعده کلی این است که هر چیزی می‌تواند نشانه باشد؛ کلی یا جزئی، در هر شرائطی، امکانش هست. لذا در آن مباحثه عرض کردم شما می‌گویی‌د لفظ «زید» که روز جمعه در ساعت ده از دهان فلان شخص درآمد، می‌خواهم این لفظ را برای چیزی نشانه بگذارم؛ این‌که محال نیست. چرا؟ چون نشانه می‌تواند هر چیزی باشد. اما در شخصیات، حکیمانه نیست و بیفایده و لغو است. نه این‌که نمی‌شود؛ شما می‌توانی‌د هر چیزی را برای چیزی نشانه بگذاری‌د.

به نظرم مرحوم آقای صدر رضوان‌الله‌علیه در حلقات وقتی می‌خواستند تقارن ذهنی را بگویند، مثال مالاریا و یک شهر را زدند. وقتی می‌خواستند قرن اکیدی را بگویند، فرمودند شخصی به شهری رفته و در آن جا مالاریا گرفته، به همین خاطر تا مالاریا می‌گویند، به یاد آن شهر می‌افتد و تا آن شهر را می‌گویند، به یاد مالاریا می‌افتد. این قرن اکیدی از خواص مهم ذهن است و مراتبی که ذهن دارد.

با این خصوصیت، هر چیزی می‌تواند نماد باشد و هر چیزی یک تعریف و معنایی برای خودش دارد؛ چه کلی و چه جزئی. حتی جزئی هم، طبیعی دارد؛ قبلاً عرض شده بود. روی این حساب، وقتی هر چیزی می‌تواند نشانه شود، لذا هر نشانه‌ای هم برای خودش یک معنا دارد که تعریفش می‌کنیم که این چه چیزی است که می‌خواهیم برای چیز دیگر نشانه قرارش بدهیم؟ به این، معنای ذاتی گفتم که برای خودِ نماد است. باید عینک ما این را ببیند. نباید از این غض نظر کنیم و باید همه جا متوجه آن باشیم. خود یک نماد، یک معنا دارد.

لذا درست فرمودند که این بچه‌ای که اصلاً عدد سرش نمی‌شود، ولی وقتی به همین شکلِ نماد «2» نگاه می‌کند، دریافت او از این شکل، دریافت معنادار است. اگر هم کمی حرف ایشان مبهم است، جلوتر وقتی فکر کنید، می‌بینید که این‌ها مطالب درستی است. هر نماد و شکلی، حتی هر قضیه واقعیه‌ای؛ در آنجا صحبت شد. راجع به مثال نسخه‌ها هم صحبت شد، ولی نرسیدیم بحثش کنیم. مثلاً می‌گویی‌م نسخه فلان راوی که از اصول روایی بوده، نسخه‌ای که نزد زید بوده، نسخه‌ای که نزد عمرو بوده. نسخه‌ها شخصی است. اما در دل هر نسخه، حیثیات متعددهای داریم از معانی و کلیاتی که در دل همین شخص موجود است. نشد توضیحاتش را در اینجا عرض کنم. و لذا بعداً اگر کسی آن نسخه را استنساخ دقیق کند، به‌طوری‌که مطمئن هستیم یک واو کم و زیاد نکرده، بدون مسامحه می‌گویی‌م این نسخه فلان راوی از زراره است. می‌گویی‌د آن را که استنساخ کرده‌اند! می‌گویی‌م ما که می‌گویی‌م نسخه فلان، منظورمان فقط شخص آن برگه نبود، بلکه منظور ما خصوصیاتی بود که در ضمن آن نسخه متحقق بود و اگر ما بتوانیم آن خصوصیات را به نسخه جدید منتقل کنیم - مثل این‌که زیراکس گرفته‌ایم یا اگر عکس آن نسخه را می‌گرفتید - شما می‌گفتید نسخه آن، همان کاغذی است که در آنجا است، نه این چیزی که من عکسش را می‌بینم؟! این همان است. چرا؟ چون آنچه که بدنه فیزیکی و شخصیت فیزیکی آن بود، با آنچه که مقصود ما از آن بود که در نسخه موجود است، آن چیز از صفاتی برخوردار بود که آن صفات قابل سریان در کاغذها و در موطن‌های مختلف بود. این‌ها نکات بسیار پر فایده است.

شاگرد: منظورتان هویت شخصیتی پسین است؟

استاد: بله، احسنت. این مطلب بسیار مهمی در مانحن فیه است.

شاگرد۲: منظورتان از معانی ذاتیه نمادها، همینی است که به این صورت نوشته می‌شود یا آنطور تصور می‌شود؟

استاد: بله، همین شکلی که دارد. اینکه عینک را عرض میکنم، یعنی هر چه انسان جلوتر برود میبیند. شروع میکند چیزهای مهمی را میبیند. این معنای اول بود که هر چیزی میتواند نماد باشد و هر چیزی یک معنایی دارد، پس هر نمادی برای خودش یک معنایی دارد.

ب) معنای طبعی در هر نماد

گام دوم این است: هر چیزی با این خصوصیاتی که دارد، با یک معنای تناسب طبعی دارد. مثلث با «3» و خیلی از چیزها تناسب طبعی دارد. هر چیزی که ریختش سه‌گانگی است، با مثلث تناسب طبعی دارد. شما می‌گویید زاویه حاده، منفرجه و قائمه. ببینید گزینه‌هایی که در زاویه دارید، دوتایی نیست، سه تایی است؛ سه‌گانگی. این هم مرتبه دوم است؛ اگر هر چیزی نماد قرار بگیرد، خود کیان او یک تناسب طبعی با معانی زیادی دارد؛ آن هم قابل دیدن است و روشن هم هست. اصلاً این‌ها بحث من نیست؛ در اینجا که عرض می‌کنم زبان می‌تواند کاملاً از معنا مستقل باشد. این‌ها هست و خیلی هم کارساز است، فقط باید آن‌ها را ببینیم و قاطی نکنیم.

ج) معنای وضعی نماد

صوری‌سازی نسبت به معنای وضعی محل بحث در جدول ضرب

خب آنچه که من عرض می‌کنم چیست؟ این‌هایی که الآن گفتم، به اصطلاح امروزی، فرا زبان بود. یعنی وقتی می‌خواهید یک زبان صوری محض درست کنید، معنای نفس نماد به این معنا است و معنای منا‌سب او و سایر چیزهایی که بعداً صحبتش می‌شود را داریم. اما این‌ها ربطی به زبان نمادی ما ندارد؛ ما می‌خواهیم این، برای چیزی نماد باشد. به آن، زبان موضوعی می‌گوییم، یعنی آنچه که به‌دنبال این نشان‌ه‌ها می‌آید. منظور این است. پس الآن معنایی منظور ما است که در این حیطه‌ی آن زبان موضوعی منظور است، نه این معنایی که در همه جا است.

بنابراین ایشان می‌گویند «2» را به‌عنوان یک معنا دریافت می‌کند، درست است. بعد می‌فرماید بر افرادی منطبق می‌شود. الآن همین «2» را ببینید. علامت این‌که آن بچه دارد معنا می‌بیند این است: وقتی یک «2» دیگر می‌بیند، می‌گوید این همان چیزی است که من دیدم. پس معلوم می‌شود یک شکلی که در ذهن او است، شکل شخص نبود. این شخص شکل که با آن منطبق نمی‌شود و شخص این نماد «2» که دیگری نیست. معلوم می‌شود وقتی این بچه این «2» را دید، وقتی دیگری را هم می‌بیند، درک کرده که این‌دو در یک معنای ذاتی با هم مشترک هستند. معنا را درک کرده که می‌گوید این‌دو تا، دو فرد از آن نماد «2» هستند. نماد «2» را به‌عنوان طبیعی نماد درک کرده است، اما برای او هیچ معنای نشان‌ه‌ای ندارد و نمی‌داند این چیست و فقط به‌عنوان شکل می‌بیند.

«کودک درک می‌کند که نماد «2»، نماد «3» نیست همانطور که می‌فهمد ج، ب نیست».

بهترین نماد، نماد فارغ از معنا؛ نقش بهترین نماد در صورت‌سازی

حالا که مطلب قبلی را گفتم، یک اشاره کوچک هم بکنم؛ هر چیزی را می‌شود نماد برای هرچیزی قرار بدهیم؛ سؤال خیلی قشنگ این بود که بهترین نماد چه نمادی است؟ آیا شخص لفظ «زید» که در ساعت ده از دهان در آمده بود، نماد خوبی بود؟ نه؛ می‌شد و مشکلی نداشت، اما چه فایده‌ای دارد؟ یک لفظی است که گفته شده و تمام شده. همچنین اشیاء فیزیکی؛ ظاهراً در موزه پاریس است؛ می‌گویند متر اصلی که از آلیاژ خاص برای اندازه‌گیری درست کرده‌اند، هنوز آنجا هست. متری را درست کرده بودند و استاندارد متر بود. البته در زمان مأمون هم این کار را کردند تا نصف النهار را اندازه‌گیری کنند. در زمان ناپلئون بود که با نصف النهار پاریس این متر را درست کردند؛ یک ده میلیونیوم نصف النهار... . گفتند این یک متر است. فلزش را هم درست کرده بودند. این فلزی که در موزه به‌عنوان نماینده متر گذاشته شده، یک شخص است؛ خب این از آن لفظ ساعت ده صبح خیلی بهتر است. چرا؟ چون خالصه یک چیزی است که می‌ماند. آن لفظ، محو شده و رفته، اما این می‌ماند. اما باز یک شخص است و وقتی از بین می‌رود، از بین می‌رود. باز هم یک شخص است. آنچه که در ذهن بشر جالب است، این است که آن اندازه را به‌عنوان یک طبیعت در نظر می‌گیرند. خود شکل‌ها در تجرد، برزخی بین معنای اصلی و معنای فیزیکی هستند. خب سؤال این است که بهترین نماد، چه نمادی است؟

شاگرد: این فرمایش شما در همه چیزهایی که شیء باشند، می‌تواند باشد؟ همه آن‌ها طبیعتی دارند.

استاد: ما هر شیء طبیعی را می‌توانیم نماد قرار بدهیم.

شاگرد: نه فقط اشیاء، حتی انسان و حتی نوشتار؛ هر چیزی که بتواند تحت شیء قرار بگیرد یک طبیعتی دارد که در همه افرادش سریان کلی دارد.

استاد: درست است.

شاگرد: یعنی این قاعده، کلیت دارد و تنها در اعداد و حروف نیست.

استاد: بله، تأکید من همین بود. این را که عرض کردم برای ساده‌ترین چیزها هم هست.

خب سؤال این است که بهترین نماد، کدام است؟ آن «زید» است؟ نه. این میل‌های که در پاریس گذاشته‌اند؟ نه. بهترین نماد، کدام نماد است؟ بهترین نماد، نمادی است که وقتی به خودش نگاه می‌کنید، غیر از خودش هیچ معنای دیگری در زبان‌های امروزی نداشته باشد. و لذا حروف الفبا یکی از این گزینه‌ها هستند. ب نماد است، اما می‌گوییم چه معنایی دارد؟ هیچ چیزی همراه آن در ذهنتان

نمی‌آید.

شاگرد: معنای طبعی به ذهن نمی‌آید یا معنای وضعی؟

استاد: قهراً معنای طبعی هم به ذهن نمی‌آید. مثلاً آلآن ب بگویند، چه معنای طبعی به ذهن شما می‌آید؟ چیزی به ذهن نمی‌آید. جالبی کار همین است. اینها دستبندی دارد. یعنی این خودش سؤال قشنگی است. فقط گفتم وارش نشویم. مطرح کردم، چون دیدم خوب است در ذهنتان باشد. این، سؤال مهمی بود. در نمادگذاری در علم نشانه‌شناسی، بهترین نمادها کدام هستند و چه ریختی دارند؟ این یک جواب مختصر است: نمادی است که به‌هیچوجه یک تکان به ذهن ما ندهد و وقتی به ذهن ما می‌آید، فقط خودش باشد؛ این نماد، بهترین نماد است. به خاطر اینکه اگر ذهن شما، خودِآن را ببیند سراغ چیزی برود، همین رفتن، بعدها مشکل‌ساز می‌شود. بهترین نماد آن نمادی است که ذهن شما با آن جایی نمی‌رود؛ شما کاملاً آزاد هستید در اینکه این چیزی که ذهن شما را به جایی نمی‌برد، شما مستقلاً هر کجا خواستید آن را ببرید؛ این نکته خیلی مهمی است. لذا در این جهت، حروف الفبا خیلی خوب است، اما نمادهای اعداد خوب نیست. نمادهای اشکال هندسی خوب نیست و دایره و مثلث نسبت به مثل باء و الف ضعف دارند.

شاگرد: محض عدد با حرف چه فرقی دارد و چطور بهتر است؟

استاد: عدد، یک معنا است و در آن شمارش هست؛ یک، دو و... . در یک نظام معنایی است که ذهن شما از آن درک دارد. تا ما «دو» می‌گوییم، این «دو» در ذهن شما از این شبکه معانی، یک پشتوانه دارد و آنها دخالت می‌کنند.

شاگرد: اگر ما همین را نماد چیزی قرار بدهیم که همسو با آن معنایی باشد که فهمیده می‌شود، چطور؟

استاد: این درست است؛ مشکلی که ندارد و خوب هم هست. یعنی بعد از اینکه اشکالات دارایوس بر وش مصنوعی وارد شد، یکی از گزینه‌هایی که مهندسین نرم‌افزار انتخاب کردند و جلو رفتند، همین فرمایش شما بود. گفتند این برای نمادهایی است که بی‌معنا است. ما نمادهایی را به ماشین می‌دهیم که وقتی ماشین الگوی نماد را درک می‌کند، خود نماد، معنا داشته باشد. و لذا شبکه‌های از نمادهایی که معنای طبعی دارند، یکی از جواب هایی بود که به او می‌دادند. یکی از بهترین کارها این است که ما بتوانیم یک دستگاه نمادینی را سامان‌دهی کنیم که با طبیعت خودش و با معانیای که مرتبط است، ما حرف بزنیم؛ در این مشکلی نداریم. بحث من سر این است که ما می‌خواهیم یک زبان صوری محض درست کنیم؛ در این مقصد هستیم. یعنی یک زبانی که به‌هیچوجه ذهن ما را به‌سوی چیزهایی که قبلاً می‌دانیم، تحریک نکند و فقط در محدوده همین نمادها دور بزند؛ این بهترین نمادها است. چرا تأکید دارم که زبان محض باشد؟ به‌خاطر اینکه وقتی معانی دخالت می‌کند، بعداً اختلاط‌ها و اشتباه‌ها رخ می‌دهد. به خلاف اینکه اول صوری‌سازی محض کنیم و بعداً معنادهی کنیم که بسیاری از اینها کمتر می‌شود، بلکه شاید به صفر برسد.

حروف الفبا نمونه‌ای از نماد بدون معنا

شاگرد۲: این نکته‌ای که راجع به حروف الفبا گفتید، در حروف الفبای زبان عربی و فارسی است یا مشترک بین تمام حروف الفباست؟

استاد: ظاهرش مشترک بین همه الفبای زبان‌ها در بشر است.

شاگرد۲: الآن ممکن است بعضی از حروف زبان انگلیسی باشد که یک معانی متعددی به‌جز آن چیزی که از نفس آن حرف فهمیده می‌شود، از آن می‌فهمیم.

استاد: آن را در نظام زبان بعدی می‌فهمیم. شما حروف الفبا را ردیف کنید. امام علیه‌السلام به عمران صابی فرمودند - عمران سؤال می‌کرد که چطور می‌شود؟ حضرت فرمودند - اگر می‌خواهی ببینی که این‌ها معنا ندارند، جدا جدا هجاء کن. هجاء یعنی بگو الف، باء، جیم و دال و تا آخر برو. در حروف انگلیسی و همه زبان‌ها همینطور است. بگویی a، b ،c و همینطور تا آخر بروی، در ذهن آن‌ها چیزی نمی‌آید. یعنی یک نشانه‌گانی گروهی هستند، اما گروه‌ای که تنها خودشان هستند. اگر آن‌ها را هجاء کنیم، هیچکدام از آن‌ها ذهن ما را سراغ یک معانی تحریک نمی‌کند. هجاء یعنی الفبا را بگویی. بله، اگر همینجور بخواهیم [حروف را علی الاطلاق] بگوییم، خب در زبان عربی هم هست. در عوامل مالِ محسن، اگر بگویی باء، باء یک حرف است اما باء حرف جر است و چقدر معنا دارد! آن باء یک کلمه است. آن باء الآن در نظام زبان عربی رفته است. آنکه هجاء نیست. همینطور که الف و باء و جیم و ... بگویی، هیچ چیزی به ذهنتان نمی‌آید.

شاگرد: بعضی از حروف مانند ح، خ با معانی سفتی همراه هستند.

استاد: آن معانی طبعیش است.

شاگرد: بالاخره معانی طبعی هم یک معنا است.

استاد: وقتی شما حاء و خاء می‌گویی، در ذهن مخاطب سفتی می‌آید؟! نمی‌آید. باید کسی باشد که در فکر فقه اللغه رفته باشد و تفاوت این حروف را دانسته باشد. العرف ببابکم.

شاگرد۲: بین مطلق و نسبی باید تفاوت بگذاریم؟ چون این چیزی که شما می‌فرمایید، یک چیز مطلق وجود دارد. چون ممکن است در ذهن هر کسی با یک معانی شرطی‌سازی شده باشد.

استاد: در هجاء نشده؛ همین را عرض می‌کنم. مثلاً از سین و شین چه چیزی به ذهنتان آمد؟

شاگرد۲: حالت تفشّی‌ای که در شین هست.

خلو حرکت دست از معنا در جدول ضرب

استاد: این فرمایش ایشان است:

«می‌فهمد که ج، ب نیست. همچنین اینکه از ردیف و ستون انگشت خود را حرکت دهد تا به نشان محل تلاقی برسد، این حرکت، نزد او یک معناست»؛ قبول است. حرکت یک معنا است. چرا؟ چون حرکت برای خودش یک چیزی است که معنا دارد و تعریف دارد. خب او هم درکش می‌کند. اما معنای نمادینی ندارد. یعنی این حرکت دست او، نشانه چیز دیگری نیست تا یک چیزی را نشان بدهد و فقط کاری است که انجام می‌دهد.

«و کودک با ملاحظه معناست که قادر به تکرار رفتار خود است. ویژگی معنا، اتصاف به کلیت است»؛ یکی از ظروف ویژگی معنا اتصاف به کلیات است؛ اینها را قبلاً بحث کرده‌ایم. معنا طوری است که «من حیث هو لا کلیة و لا جزئیة» و اینطور نیست که معنا چون معنا است، حتماً متصف به کلیت شود. وقتی با دو فرد از خودش مقایسه می‌شود، می‌تواند خودش را به نحو کلی در ذهن نشان بدهد. بگوییم حالا هم این مصادقش است و هم آن مصادقش است؛ این کلی می‌شود و الا خودش ظرافتکاری دارد.

مثال تابلو و ایده موجود در آن

«اما ماشین»؛ گفتن مثال توی که برای کودک بود، با معنا سر و کار دارد. تا اینجا حرف خیلی خوبی بود. عرض کردم حتی حیوانات؛ و نسبت به درختان هم آن سؤال حسابی مطرح است که اگر ترساندن در مورد آنها درست باشد، باید ببینیم درخت درک معنا دارد یا ندارد. در جمادات درک معنا را توضیح دادم که بتوانند درک معنا داشته باشند، نه از طریق نظام نورونها. درک معنا از طریق شبکه اتصال عصبی‌ای که نورونها هستند چیزی بود که بحث ما بود و الآن آنها را توضیح دادم که مشکلی ندارد. معنا برای خودش یک چیزی است. گذاشته بودم یک جلسه مفصل، راجع به نگاه افلاطونگرائی به معنا بگویم؛ ان شاء الله اگر زنده بودیم بعداً عرض می‌کنم. مثالهای بسیار ساده‌ای که کل بشر در آنها موافق هستند اما همین مثالها را اگر باز کنید ذهن همه آن ایده را در موطن تجرد می‌بینند. الآن ذهن ما ایده‌ها را می‌بینند اما در بستر زمانی و مکانی و قوت ندارد که تبیین کند.

مثلاً یک تابلو دارد مادری را نشان می‌دهد که دارد به بچه خودش محبت می‌کند. الآن در دل این تابلو، آنچه که فیزیکی است، رنگ است. کسانی هم که نگاه می‌کنند رنگ‌ها را می‌بینند، ولی آن رنگ‌ها معدّا این است تا به آن ایده نقاش برسند. ایده او چه بود؟ محبت یک مادر به فرزندش بود؛ این ایده او است. این ایده در کجای تابلو است؟! در ذرات و مولکول‌ها و اتم‌هایش بروید، این ایده کجا است؟! این ایده‌ای که در این تابلو به ودیعه گذاشته کجا است؟! تابلو، فقط معدّا است. اگر عکس هم بگیری همین کار را می‌کند. حالا جالب است که اگر بیایی این را محو کنی، آیا ایده محو شد یا نشد؟ اصلاً این تابلو را پودر کنی، ایده او محو می‌شود یا نه؟

شاگرد: نه

استاد: چرا نشد؟ به‌خاطر این‌که اگر دوباره با یک قدرت علی الاطلاق، همان ذرات را دوباره به تابلو برگردانی، می‌بینی الآن هم دوباره دارد همان را نشان می‌دهد. یعنی پایه نشان‌دهنده، فقط اعانه می‌کرد برای این‌که او درک شود و موطن ایده او در آنجا نبود.

«اما ماشین بدون درک است»؛ از اینجا به بحث‌های خیلی خوبی اشاره کرده‌اند. ایشان مثال می‌زنند:

«ماشین، بدون درک نشانه به مثابه یک معنا، کار می‌کند. مثلا ترازوی دو کفه‌ای؛ کفه ترازو همیشه به سمت طرف سنگین‌تر پایین می‌رود، اما ترازو نه از سنگینی درک دارد و نه از پایین رفتن یک کفه»؛ یک دستگاه است که کفه‌ای دارد که پایین می‌رود. بگوییم ترازو دارد درک می‌کند که کفه من دارد پایین می‌رود! او که درک نمی‌کند. صرفاً یک عمل فیزیکی است.

کما این‌که به آیینه مثال زدم. بعضی از اساتید شاید چهل سال پیش می‌فرمودند و همینطور مثال ایشان یادم مانده است که وقتی می‌خواستند تجرد را بگویند به آیینه مثال می‌زدند. ببینید در آیینه عکس می‌افتد، اما چون آیینه ذهن ندارد، از آن چیزی که در آن منتقش است، درکی ندارد. نمی‌گوییم آیینه دارد صورتی که در آن است را درک می‌کند. نه، صرفاً یک وسیله فیزیکی است برای مرآتیت. ای خود این تابلو را ببینید. نفس خود جسم فیزیکی تابلو، درکی از محبت مادر به فرزندش ندارد. درکی از هیچ چیزی ندارد. خود نفس این تابلو، تنها معدّا است و بستر نشان‌دادن و ظهور آن ایده است.

«در مثال اتاق چینی که یک انسان در اتاق قرار دارد که زبان چینی نمی‌داند، آن انسان گرچه زبان چینی نمی‌داند، اما هریک از نشانه‌های این زبان، برای او یک معنا است»؛ این را بحث کردیم. ترازو درکی ندارد. دومی را هم بخوانم تا نکاتی را که در ترازو هست را بگوییم.